

جهانی را شامل می‌شد. در کنار کمک اقتصادی، مجموع بسته حمایتی ایالات متحده به اپوزیسیون اکنون به سالانه حدود ۵۰۰ میلیون دلار نزدیک می‌شد و دویست تا سیصد هزار شورش تمام وقت یا پاره وقت را تأمین می‌کرد.

تصمیم ریگان در مارس سال بعد برای تدارک تسلیحات جدید برای شورشیان (موشک‌های دوشی استیونگر مادون قرمز<sup>۹</sup>) نیز پیامدهای بسیاری داشت. تا پیش از آن نقطه، رئیس‌جمهور پاکستان، محمد ضیاء الحق - که کمیت و کیفیت و زمان تحویل تمام تسلیحات به شورشیان را کنترل می‌کرد - با تحویل استیونگر مخالفت کرده بود تا نکند نقش امریکا و پاکستان در جنگ که همچنان پنهان بود، فاش بشود. ولی ۱۹۸۵ برای شورشیان سالی دشوار - خونبارترین تا آن زمان - بود، چرا که حملات شوروی نیز در مقابل کمک‌های روبه‌رشد ایالات متحده افزایش یافت، بیشتر و بیشتر به نیروی ویژه تکیه کردند و از ضعف دفاع هوایی شورشیان بهره بردند تا به قوای مجاهدین و خطوط تدارکات حمله ببرند. در شرایطی که شورشیان با کمبود مواد خوراکی، مهمات و اقلام دارویی روبه‌رو بودند، ضیا به ایالات متحده اجازه داد تا، نخست از طریق مریان پاکستانی و سپس مستقیماً، به شورشیان استیونگر بدهد. در نخستین روز استفاده میدانی موشک‌های استیونگر در سپتامبر ۱۹۸۶، مجاهدین استیونگر به دوش فریاد زدند «الله اکبر!» و سه هلیکوپتر میل ۲۴ را به گلوله‌های آتش تبدیل کردند. از دست دادن برتری هوایی خلبانان هلیکوپتر شوروی را مجبور کرد تا در ارتفاع بالاتر پرواز کنند که در نتیجه آن تلفات غیرنظامیان بیشتر شد ولی آرایش سربازان و خطوط تدارکات جبهه مخالف بهتر حفظ شد. در نتیجه آن تلفات شوروی نیز بالا رفت، آن هم نه فقط سربازان و وظیفه، بلکه تلفات خلبانان زنده با ارتباطات سیاسی بهتر نیز در کیسه جنازه به خانه برمی‌گشتند. از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۷ ایالات متحده نزدیک به هزار موشک استیونگر برای شورشیان فراهم کرد که منجر به سقوط ۲۶۹ هواپیما و هلیکوپتر شوروی شد. تغییر توازن نظامی - و مرگ دشمن - روحیه جبهه مقاومت را بالا برد و نخستین بار کم‌کم باور کردند که واقعاً می‌توانند در جنگ پیروز بشوند.

در ۱۹۸۷ رهبری شوروی نیز به این باور رسیده بود. در ۱۹۷۹، طی آنچه که می‌شد آن را خیال خام روس‌ها از مداخله نظامی در کابل خواند، برژنف به سفیر شوروی در واشینگتن، آناتولی دوبرینین، اطمینان داده بود که عملیات برای تثبیت دولت جدید «طی سه تا چهار هفته تمام می‌شود»، رهبران ستاد ارتش نیز همین نظر را داشتند. برعکس، پروژه به باتلاقی پرهزینه تبدیل شده بود و تلفات و هزینه در خود شوروی به مشکلی سیاسی تبدیل می‌شدند. پس از مرگ برژنف در ۱۹۸۲ و جانشینی رهبرانی ناکارآمد و سالخورده، پولیتبورو در مانده شوروی در مارس ۱۹۸۵ به میخائیل گورباچوف پنجاه و چهار ساله روی آورد تا بکوشد اقتصاد راکد شوروی و موقعیت ژئوپلیتیک روبه‌زوال مسکو را احیا کند. گورباچوف که با کاهش درآمدهای نفتی، چالش رشد سریع بودجه دفاعی ایالات متحده، ابتکار دفاع استراتژیک موشک ضد بالیستیک ریگان و هزینه‌های متحدان مستمری‌بگیر در کشورهای هم‌چون نیکاراگوئه و آنگولا و کوبا روبه‌رو بود، از همان ابتدا می‌دانست که اشغال افغانستان باری است که نمی‌توان زیاد به دوش کشید. در همان اکتبر ۱۹۸۵ به رهبر افغانستان، ببرک کارمل<sup>۱۰</sup>، گفت که قوای شوروی در نهایت مجبور به

گورباچوف که با کاهش درآمدهای نفتی، چالش رشد سریع بودجه دفاعی ایالات متحده، ابتکار دفاع استراتژیک موشک ضد بالیستیک ریگان و هزینه‌های متحدان مستمری‌بگیر در کشورهای هم‌چون نیکاراگوئه و آنگولا و کوبا روبه‌رو بود، از همان ابتدا می‌دانست که اشغال افغانستان باری است که نمی‌توان زیاد به دوش کشید